

کلماتی که به من خیره شدند

رخت های روی بند

طرف های منتظر تا شستشو

بوسه بر هم می زنند

\*

کفش های جفت شده بیرون در

امتداد یک صدای آشنا

سر به روی شانه هم می زنند

\*

میوه های فصل پاییز و بهار

سیب ها و دانه های یک انار

سفره های بی ریا از رنگ و رو

دست خواهش بر تن هم می زنند

\*

بوی پاییز و نماز و سادگی

قاب های پر شده از عطر یاس

جا نمازی رنگ چشمان توسبیز

خنده بر من می زنند

\*

در کنار استکان چای داغ  
دفتری خط خط شده از شعر من  
بر لب بشقاب خرما و پنیر  
هی به هم سر می زنند

\*

روی هر بامی خدایی خنده رو  
در قفس آوازهای بغض من  
مثل گنجشکان آزاد و رها  
سوی هم پر می زنند

\*

نان ترد و تازه خویش رنگ و رو  
آفتاب نیمه جان ماه دی  
رقص گلبرگی به روی حوض شب  
تکیه بر هم می زنند

\*

خش خش برگ درخت خانه ام  
تابش نوری که می تابد به گل  
گریه های کوچک همسایه ام  
مثل مهمانی کنون در می زنند

\*

سینی و سبزی تازه در سبد  
مستی و مجنونی گیسوی بید

بادهای نرم و نازک پشت در  
سوی شعر من چرا پر می زنند؟  
\*

خاطرات مانده در افکار من  
عکس های بی نفس در قاب تو  
روزهای خالی از دیدار ما  
خانه ام را رنگ دیگر می زنند  
\*

باز می پرسم ز خود دیوانه وار  
بعد از اینکه خفته ام در خلک سرد  
هیچ کس آیا به یادم یک شبی  
خنده بر اشعار پرپر می زند؟  
...